

صاحب امتیاز:
موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستمیان مقدم
مدیرمسئول: حامد شمس
سر‌دبیر: اکبر هاشمی
معاون سردبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
مدیرفنی: پژمان اشکان
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
سمیده علیپور، آزاده افتخاری، امین جلالوند
جواد حیدریان،صدرا محقق، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین نیا
حمیدرضا عبدالوند، بهاره بدیعی
سینا چگینی، مسعود شاه‌حسینی
نظارت چاپ: عبدالله محمدی
با تشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن
احمدرضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۶-۸۵۱۷۰۸۵
نمابر: ۸۵۱۷۰۸۷
www.tamin24.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۵۱۷۰۹۱

گروه مشاوران:

فرخ ملکوند فرد،علیرضا عونی

امیرعباس تقی پور

فرشید یزدانی، رضا کاشف

نعمت علیپور، بیژن رمضان

علیرضا امیرپور، فرهاد خادمی

داریوش آرمان و رضا شهاب

«زیر پوست شهر – ۳۴»
<p> «نسرین ظهیری» </p>

فاز انتهایی

فاز انتهایی، پرستار بخش فاز انتهایی یک بیمارستان یعنی سروکله زند با آدم‌هایی که همه فعل‌ها را با زمان گذشته صرف می‌کنند. آن‌ها در ماضی بعید زندگی می‌کنند. اینجا رنگ زرد و پرده پس‌زمینه زمان و زمین است. صورت‌ها زرد پررنگ، کله‌های بی‌مو زرد کم‌رنگ و لب‌ها خشک خشک، نگاه‌ها خاکی‌اند. گویی کسی رنگ‌ها را هم ست کرده باشد. نگاه‌ها ایستاده‌اند. دود نمی‌زند. انگار مشغول تماشای فیلم اسلوموشن باشی، هیچ عجله‌ای در کار نیست. سلیمان که به حرف می‌آید، ته نگاهش ترک می‌خورد و چشمش قل می‌زند. زمان همچون رگه‌های دراز می‌شکند و هر چه بیشتر می‌گویی درزهای زمان پیچ می‌خورد و جلو می‌رود: «اگر فرصت باشد می‌روم امام‌رضا. شاید شفا بگیرم. دکتر خیلی امینوار است و می‌گوید اگر تو هم امینوار باشی و این قدر خودت را عذاب ندهی، بیماری دست از تنت برمی‌دارد. ما مدام اینجا سر می‌زنیم و دوا در مان می‌کنیم، شاید جواب بدهد.» پرستاران اینجا بیش از اینکه مراقب جسم بیماران باشند در مانگر روحشان هستند. روح آدم‌هایی که در واپسین لحظات زندگی نگاهشان با مهریانی نگاه پرستاران بخیه می‌خورد. یکی از پرستاران بخش که بیش از همه با بیماران فاز انتهایی در ارتباط بوده از تجربه گذران وقت با انسان‌هایی می‌گوید که انتهای زندگی را با تمام وجود لمس می‌کنند و زمان برایشان مفهوم متفاوتی می‌شود: «کار ما این است که بیماری را که دیگر حرفی برای گفتن ندارد، مجبور به حرف زدن کنیم، ما برایشان شنونده‌های خوبی می‌شویم؛ شنونده‌های فعال. آن‌ها حالت غریبی پیدا می‌کنند. تمام سعی خودشان را به خرج می‌دهند که گذشته را انکار کنند. گاهی ناخودآگاه گذشته را فراموش می‌کنند و کارهای مثبت و توانایی‌هایشان را انکار. ما نقاط قوت زندگی‌شان را یادآوری می‌کنیم. در حالی که آن‌ها تصور می‌کنند همه کارهایی که می‌توانستند انجام دهند، هنوز مانده و آرزوهایشان برآورده نشده. ما به آن‌ها یادآوری می‌کنیم که موثر و مفید بوده‌اند و کارهای مهمی در زندگی انجام داده‌اند. بیشترشان دچار سوگ پیشانی‌د می‌شوند.»

پرستارها اینجا هر روز دارند زندگی را معامله می‌کنند. آن‌ها نگهبان آخرین لحظه‌های زندگی مردمانی هستند که جانشان را مثل پرندهای هر روز پر می‌دهند.

افزایش ۵۰ درصدی بودجه میراث فرهنگی در سال ۹۵

روزهای آخر سال بحث‌های بودجه‌ای بیش از همیشه بر سر زبان‌هاست. معاون توسعه و مدیریت سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی هم از گشایش بودجه‌ای در بخش میراث فرهنگی و گردشگری خبر می‌دهد که در برنامه ششم توسعه هم توجه ویژه‌ای به آن‌ها شده. وی می‌گوید: «قرار است بر مبنای دستور رهبری با این راهکار میزان ورود گردشگر در کشور ۵ برابر شود.» به گفته او: «درواقع در بخش میراث ناملموس حدود ۱۶۷ درصد افزایش و در بودجه جاری سازمان با حدود ۴۵ درصد و در تملک دارایی‌ها با ۴۵ درصد افزایش روبرو هستیم.»
سمیع‌الله حسینی مکارم در گفت‌وگو با ایسنا، افزود: «در سال ۱۳۹۳ حدود ۴ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر ایرانگرد وارد ایران شدند که ۱۲ درصد نسبت به سال ۹۲ افزایش داشته است.»

۱۶ | اکتیبنو

پلتون

جایی برای حرف‌های خودمانی

«عکس نوشت»

«روزپرستار»

بیمارستان جای خوبی نیست. لبریز از درد است و ناله‌ها. کم پیش می‌آید جز تولد نوزاد کسی از به بیمارستان آمدن خوشنود باشد. ماندن یکی دوشنبه هم در آن به عنوان همپا آدمی را از پای در می‌آورد. چه کار سختی است هر روز در اینجا رنج مردم را به جان خریدن و التیام بخشیدن. کاری که پرستاران فداکار هر روز انجام می‌دهند و حقا که چه شغل نجیبی دارند. ما نیز مقام پرستار را در روز میلاد حضرت زینب (سلام الله علیها) بزرگ بانویی که اسوه صبر و استقامت است گرامی می‌داریم و تلاش صادقانه این قشر زحمتکش و کم‌توقع را ارج می‌نهیم. سپیدپوشانی که با توقع کم، زحمت زیادی برای کاستن درد و رنج انجام می‌دهند و مانند خویشاوندی آشنا، همدلانه بر بالین بیماران حاضرند و از هیچ کمکی دریغ ندارند.

فرشتگان سپید پوش روزتان گرامی!



بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

جولان سیمرغ‌ها در شبکه‌های مجازی!

زل زدم به پرده قره‌های رنگی که فقط زندگی از ما بدبخت‌ترون رو نشون میده (تامالاتی درباره فیلم‌های جشنواره سی و چهارم

فیلم فجر – شماره ان ام).

کاربران بسیاری هم در این مدت صف‌های تشکیل شده برای دیدن فیلم‌های جشنواره را سوژه نوشته خود کردند. کاربری به نام کلایتون در همین باره در توییتر نوشت: «از ۱۶ سال پیش هر سالی که ایران بودم جشنواره رو رفتم، اما سال به‌سال آدمایی که تو این صف‌ها می‌ایستن بی‌ربط‌تر میشن نسبت به سینما.» کاربری به نام راحله هم موضوع را اینطور دیده است: «رفتم به ریع تو صف جشنواره وایسادیم، تقریبا همه داشتن از هم‌راه‌اشون می‌پرسیدن اینا دیگه چی میخوان و بقیه رو نشون می‌دادن.»

کاربران زیادی هم موضوع سیگار کشیدن در صف‌های سینما را نقد کرده‌اند. یکی از کاربران در این باره در توییتر نوشت: «برید تو صف بلیت‌فروشی فیلم‌های جشنواره فجر. به سری هنری تو صف وایسان، فقط سیگار می‌کنن! یعنی بری تو صف په ریهات رواز دست میدی.» کاربری به نام مسافر هم نوشت: «صف فیلمای جشنواره فجر بزرگ‌ترین اجتماع سیگاری‌هاست.» شاخه‌تار از کاربرای توییتر هم با زبان طنز چنین پستی درباره همین صف‌ها نوشته است: «ما روشنفکر!ا که جشنواره فجر هم بریم به خاطر تو صف وایستادنش کنار خیابون میریم که مردم ببینن درس بگیرن. چه فایده داره جشنواره با بلیت اینترنتی!» کاربری به نام مانا هم به سبکی دیگر جشنواره را نقد کرده و نوشته است: «من یادمه سال هفتاد هم مجله فیلم می‌نوشت جشنواره هر سال به قهقرا می‌رود. تعجب برانگیزه که چطور هنوز به اسفل السافلین نرسیده!»

اما طبیعتا همه کاربران این صف‌ها را نقد نکرده‌اند. کاربری به نام امین در تمجید از این صف‌ها نوشته: «نصف اطلاعاتی که راجع به سینما دارم تو همین صف بلیت جشنواره به دست آوردم.

بعد برم بلیت سری بخرم؟»

یکی از داغ‌ترین مباحث مرتبط با جشنواره فجر هم البته پرداختن به لباس بازیگران و افراد شناخته‌شده حاضر در جشنواره بود. افرادی که اغلب آن‌ها با لباس‌های خاص و گاهی عجیب‌و غریب روی فرش قرمز جشنواره حاضر شده بودند. این موضوع البته فقط با انتقاد کاربران عادی مواجه نشده‌است. مانی حقیقی در نشست خبری فیلم‌خود «آژدها وارد می‌شود»، مراسم فرش قرمز جشنواره فجر را نقد کرد و گفت به آن تن نمی‌دهد.

کاربری به نام مسوتی در توییتر نوشته است: «آدم فرش قرمز جشنواره‌های دیگه رو می‌بینم، همه با لباس رسمی و تروتیمز، اون‌وقت فرش قرمز جشنواره فجرا! یه سری هنرمند که انگار تو سیرک کار می‌کنن!» آرمین در توییتر هم اینطور نوشت: «-سرم اون کت‌وشلوار خوشگل‌تو از خشک‌شویی گرفتم، اون رو ببوش.

- نه مامان، قراره برم جشنواره فجر، باید یه لباس مسخره بپوشم.»

یکی از کاربران هم عکس یکی از بازیگران روی فرش قرمز را در توییتر گذاشته‌بود که با لباسی شامل کلاه، شلوار ورزشی و یک کاپشن کلاه‌دار در جشنواره حاضر شده بود و درباره آن نوشت: «خب این دوستانم اگر می‌خواست بره سر کوچه نون بگیره هم با همین تیپ می‌رفت.»



یکشنبه ● ۲۵ بهمن ۱۳۹۴ ● شماره چهل و سه

A T I V E N O

«ساختمان نیمه کاره-۲۸»

«مسعود مشایخی»

گاهی گمان نمی‌کنی ولی می‌شود...

ماشین پیکانی دارد که به قول خودش از خیلی داشته‌های زندگی‌اش بیشتر دوستش دارد. با چنان عشقی از مادرش حرف می‌زند که انگار تنها همدم و مونسش است، که واقعا هم هست. با اینکه وارد دهه پنجاه زندگی‌اش شده، هنوز از دواج نکرده و با مادر پیرش زندگی می‌کند. احمدآقا مرد جاقفاده و گشاده‌روی ساختمان ماست که با کاریزمایی که دارد همه بچه‌ها را مجبور به احترام و اطاعت از اوامر خود می‌کند. حتی حاج‌علی کارفرما هم احترام فوق‌العاده‌ای برایش قائل است و معمولا روی حرفش، حرف نمی‌زند. احمدآقا فقط در پروژه‌ها و ساختمان‌هایی که در شهر خودمان باشد همراه ما می‌آید و در کارهای بیرون شهر به خاطر تنهایی مادرش نمی‌تواند با ما همراه باشد. باصبر و حوصله است. هر کاری که احتیاج به حوصله زیاد داشته باشد و درواقع کارهای نازک‌کاری را به احمدآقا می‌سپاریم که به نحو احسن آن‌ها را انجام می‌دهد. داشتیم از ماشینش می‌گفتم که به جانش بسته است. گاهی چنان هوای آن را دارد به آن رسیدگی می‌کند که من را یاد فیلم خوش‌رکاب و حساسیت‌های اتقی می‌اندازد. البته این همه عشق به پیکانش دلیل نمی‌شود هیچ‌کس نتواند به طرف آن برود. اگر یک روز پیکان مدل ۷۷ احمدآقا جلوی ساختمان مانداشد کار همه بچه‌ها لنگ می‌ماند. از دوستان کارگر، هر کس جایی کار داشته باشد یا بخواهد بچه‌اش را از مدرسه بیاورد و یا هر کار دیگری، ماشین پیکان احمدآقا در خیمتش است، البته به یک شرط!! آن شرط، رعایت کردن تمام قوانین احمدآقا در مورد ماشینش است؛ اینکه تند نرود، به جایی نزنند و کلی سفارش دیگر. هروقت برای حمل سیمان یا کچ و مصالح ساختمانی به ماشین سواری احتیاج پیدا کنیم ماشین احمدآقا بهترین و سریع‌ترین گزینه است، اما مشروط به شرط. احمدآقا با همه مرام و معرفتش، یک خصلت بد هم دارد و آن اینکه خیلی زود رنج است. باید خیلی مواظب باشی تا اسباب رنجش خاطرش را فراهم نکنی، چون خیلی طول می‌کشد تا تو را ببخشد و رابطه‌اش با تو عادی شود. در ساختمان مایبشتر ما می‌جوشد، همیشه هر کار داشته باشیم با او مشورت می‌کنم و الحق که راهنمایی‌هایش کارگشاست. دو روز پیش از من خواست کاری برایش انجام دهم که به خاطر مشغله‌ای که داشتم فرصت نشد. فعلا از دستم آزرده‌خاطر است اما یکی دو روز دیگر دوباره مثل سابق با هم رفیق می‌شویم. کم‌کم به‌روزهای عید نزدیک می‌شویم و کارهای ما با سرعت حمتان مضاعف، به‌طرز عجیبی همه چیز خوب است و حال بچه‌ها خوب‌تر. همه بانشاط و سرزنده مشغول کارند و هرازگاهی صدای خنده و شوخی‌شان به گوش می‌رسد. سر بساط صبحانه همه خندان و خوشحال‌اند و با وجود بی‌پولی، هیچ‌کدام کالایه‌ای از روزگار ندارند. امیدوارم این شادی‌ها و خوشی‌ها در ساختمان ما و بین دوستان کارگرم‌ا همیشه برقرار باشد و امید به زندگی‌شان مثل این روزها در بالاترین حد ممکن باشد. حال این روزهای بچه‌های ساختمان ما شرح این شعر است که می‌گوید: «گاهی گمان نمی‌کنی ولی می‌شود/ گاهی نمی‌شود که نمی‌شود که نمی‌شود/ گاهی هزار دوره دعایی اجابت است/ گاهی نگفته قرعه به نام تو می‌شود/ گاهی گدای گدای و بخت نیست/ گاهی تمام شهر گدای تو می‌شود.»!

